

ازفاعل جاویدنو پیدا است و کسیکه کرده فاعل جاوید را جاویدان میدانند میگوید
که جهان ازفاعلی نو پیدا است که خود فاعل همواره پایدار و کرده اش هم پاینده بوده
آغاز و انجام ندارد نه آنکه جهان را پدیدده ای بدانند که بذات خود جاوید باشد
چون ابن رشد راهی را که ابن سیناء بدان راه خدا را ثابت کرد رساننده مقصود
ندانست باوی همراه نشد ازاینرو هم غزالی بر ابن سیناء ایراد کرده دلیلش را سالم نگذاشت
آنرا که ابن سیناء بر گزیده همان جدائی بین واجب و ممکن و استدلال بر فاعل از نفس هستی
واجب و ممکن است ابن رشد عقیده مند است که ابن سیناء راه ثابت کردن مبدء را از دلیل
متکلمان مسلمان استفاده کرده آنرا از دلیل پیشینیان که فیلسوفان یونان باشند بهتر دانست
برای اینکه بگمانش فیلسوفان یونان از راه جوهر و حقیقت موجوده خواستند مبدء را ثابت کنند
و حال آنکه دلیل ابن سیناء بر جدائی بین هستی واجب ذاتی و ممکن ذاتی دور میزد و چون همه
جهانیان و جهان بذات خود ممکن هستند ازاینرو در هستی خویش بهستی واجب ذاتی نیازمند
خواهند بود تا دور و تسلسلی که در آئین خردنا بودنی است لازم نیاید این گفتار که روش
معتزلان (۱) پیش از اشعریان (۲) میباشد گفتار نیک و نا آهیخته بدروغ است

ابن رشد باور دارد که دلیل ابن سیناء نمیتواند موجودی را که بذات خود هستی
دارد و دارای علت نباشد ثابت کند تا بتوان آنرا برای هستی ممکن بالذاتی مانند جهان
و جهانیان نخستین علت دانست چه موجود را بدو گونه تقسیم کردند ۱- موجودی که
در هستی نیستی بذات خویش یکسان باشد و بهستی علت، پدیدار و به نیستی علت، ناپدید
میگردد ۲- موجودی که هستی آن بذاتش واجب است (موجود را از نظر هستی بدین

(۱) ابو منصور بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق میگوید در روزگار حسن
بصری مخالفت واصل بن عطاء در واسطه میان ایمان و کفر پدید آمد و عمر بن عبید در این
بدعت با او همداستان شد حسن آنرا از مجلس براند و آنان نزدیک ستونی از ستونهای
مسجد بصره عزلت گزیدند آنان و پیروانشان را معتزله نامیدند (ضمیمه ملل و نحل شهرستانی)

(۲) اشعریه پیروان ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری منتسب با بوموسی اشعری هستند
میگویند در مناظره ای که بین عمرو بن عاص و ابوموسی واقع شد عمرو گفت خالق من بر من چیزی
مقدر کرده و مرا بر آن عذاب میکند موسی گفت آری عمرو پرسید چگونه میشود؟ موسی گفت
خدای مالک وجود بود و نبود بهر چه و بر هر که فرماید در ملک خویش تصرف فرماید و ظلم نباشد
(ملل و نحل شهرستانی)

دو قسم منحصر نمی سازد زیرا بخش نخست از موجود یعنی موجودی که علت وجودی دارد خود بدو بخش درمی آید ۱- ممکن حقیقی و آن ممکن است که گاهی پدیدار و گاهی ناپدید می شود ۲- ممکنی که هستی آن بسبب غیر واجب است اگر چه بذاتش ممکن باشد

بنابر این اگر ممکن یاد شده در تقسیم شیخ را ممکن حقیقی بدانیم رشته اینگونه ممکنها بممکنی که وجودش بسبب علت واجب میشود منتهی خواهد شد و این دلیل ما را بواجبی که برای آن علت نباشد و از آن تعبیر بوجود واجب شده نخواهد رسانید چه ممکنهای حقیقی آنهاست هستند که هستی علتهای بی پایان در آنها محال باشد و اگر در دلیل شیخ مقصود از ممکن را بخش دوم از ممکن (یعنی ممکن ذاتی مانند اجرام آسمانی که هستیشان بسبب غیر بایسته است) بدانیم معلوم نیست که نامتناهی بودن رشته علتها در اینگونه ممکن (مانند ممکنهای حقیقی) محال باشد چنانکه معلوم هم نیست بین ممکنهایی که وجودشان واجب است موجود (ضروری الوجود) بایسته هستی باشد که بعلمت نیازمند شود پس هر موجودی بعلمت نیازمند نیست و از اینرو نمیتوان هستی واجب الوجود (شایسته هستی) را ثابت نموده و هستی آنرا برای هر موجودی لازم دانست چون دلیل جوئی شیخ بر جدائی بین واجب و ممکن بوده و اندیشیدن در نفس هستی راوی بیاید از نده هستی خداوند شایسته هستی دانست بدون اینکه بپرخ از ممکنها که هستی آنها بایسته است توجه کند و حال آنکه در اینگونه ممکنها معلوم نیست تسلسل که بآئین خردنا بودنی است لازم آید بخلاف ممکنهای حقیقی که لزوم تسلسل در آنها حتمی است از اینرو وجود دخل و خدشه در استدلالش سبب شدغزالی از گفتگودر خصوص ایندلیل خارج شود و دلیل فیلسوفان را ایراد کرده چنین بگوید آنان راهی برای رسیدن باثبات مبدء نخست (خداوند) ندارند و گفتارشان بدو گونه شمردن نفس هستی که بخدشه مزبور پایان می پذیرد صرف ادعا است چه در اینصورت لازم می آید که همه اجسام عالم قدیم و بدون علت باشند

روی تمام اینجهاات و میل ابن رشد بدرست کردن دلیل ابن سیناء تا دلیل مزبور برهانی و رساننده بمنظور باشد می بینیم که ابن رشد میگوید لازم است دلیل ابن سیناء

را چنین بکار بریم، از برای هر موجود ممکنی بناچار باید علتی باشد که بر آن سبقت
جوید پس اگر آن علت ممکن باشد ناگزیر برای آن نیز علتی باشد و بهمین ترتیب
رشته‌علیت و معلولیت بتسلسل کشیده میشود و علتی وجود نخواهد داشت و باید هستی
ممکن بدون علت باشد و نبودن علت هم محال است پس باید سلسله ممکنها بعلمت واجب
پایان پذیرد و وجوب آن علت یا سبب است یا بدون سبب اگر بسبب باشد از حال آن سبب
پرسش میشود که آیا وجود آن نیز بسببی بستگی دارد یا نه چنانچه برای آن سبب سبب
دیگری و برای سبب دیگر سبب آخری باشد و بهمین نحو محال خواهد بود پس باید این
رشته بسبب واجب که وجودش بذات خود ثابت است منتهی گردد این چنین موجود را
واجب الوجود گویند با این تفصیل برهان شیخ درست میشود اما اگر آنچه که خود
شیخ دلیل آورده استدلال شود از چند راه درست نیست یکی از آن راهها این است، ممکن
که شیخ در گفتار خویش از آن نامبرده لفظش بین ممکن حقیقی و ممکن ضروری مشترک
است و با اشتراک مزبور بخش بندی موجود بممکن و غیر ممکن درست نیست یعنی تقسیمی
نیست که تنها از نظر هستی تمام هستی داران را منحصر بممکن و واجب قرار دهد

این رشد نه تنها شیخ الرئیس را در این روش خطا کلا دانسته بلکه برای او خطای
دیگری نیز باور دارد و آن اینست که شیخ زمینه‌ای برای غزالی آماده کرده که غزالی
اورا بهستی بدیده پاینده و جاویدی که جسم است ملتزم سازد مانند آسمانها و عنصرهای
چهار گانه که نزد فیلسوفان با جسمها و ماده‌های خود قدیم هستند و صورتهاشان دگر
گون پذیر است و چون این جسمها قدیم باشند علت نخواهند داشت چه علت باید بچیزی
هستی بخشد و ازین جسمها جز صورتهاشان چیز دیگری نویدانمیگردد هم چنین روش
ابن سینا در استدلال بدو قسم ممکن و واجب برای ثابت کردن خداوند موجب نمیشود
که هر کس قدیم نباشد زیرا استدلال او از نظر محال بودن تسلسل تنها میرساند باید موجود
واجبی که علت فاعلی ندارد وجود داشته باشد نه اینکه بتواند وجود موجودی را ثابت کند
که هیچگونه علت (از صوری یا مادی) نداشته باشد چه میشود موجود واجب که بدلیل
ابن سینا ثابت شده موجودی باشد که دارای علت صوری یا مادی است
غزالی بهمه این عیبهابر خورده که میگوید کسیکه بحادث بودن جسمهای مزبوره

باور ندارد باورش نمی آید خدا آفریننده و سازنده جهان باشد، اینهم روش فیلسوفان است
باز ابن رشد گواهی میدهد که این عیبها از راه و رسمی که ابن سیناء بر ثابت نمودن
خدایش گرفت پدید آمده و حال آنکه ابن سینابگمان خود آنرا از راه و رسم فیلسوفان
قدیم نیکوتر پنداشته است

فیلسوفان پیش وجود خدا را که علت نخست همه پدیدارها است از راه حرکت
و زمان ثابت کردند و شیخ الرئیس چنانکه گفتیم این اثبات را با توجه در هستی و حقیقت
موجود بوجود واجب و ممکن بگمان خود تمام دانست پس بین او و غزالی شد آنچه شد
چنانکه ابن رشد در چند جای از نوشتهای خویش بیان کرد و ما از پیش گفتیم
راهیکه ابن سینا پیش گرفت او را بهدش نمی رساند و چون روش ابن سیناء در این باره
فیلسوف اندلس را پسند نیامد بدینجهت از او و پیش از او از غزالی انتقادهای زیادی بر او
ابن سیناء شد و اکنون باید دانست راهی را که ابن رشد در این مسئله پسندیده چیست؟

بدیهی است که ابن رشد در رسیدن باین هدف راه فیلسوفان را پیمود یعنی وجود
خدا را از بخش (ناحیه) حرکت و زمان یا از ناحیه نظر در وجود واجب و وجود ممکن
لیکن نه آنگونه که ابن سیناء گفته بلکه آنگونه که خود در انتقادش بر ابن سیناء شرح
داده ثابت کرده است. آری ابن رشد مسلک فلسفی نظری را (که عبارت از نظر در وجود
واجب و وجود ممکن است) نزد خواص و فیلسوفان از دلیل نخست بر آورنده تر میداند اما
برای دیگران باید راه دیگری باشد که شاید که شایسته فهم و خرد ایشان است این است رویه فیلسوف
قرطبه در بحث بیشتری از عقیده های دینی یعنی در بحث از مسائل دشواری که جز دسته
ویژه از مردم و وابستگان بپرهان توانائی اظهار نظر را درباره آنها ندارند

ابن رشد پیش از اینکه دلیل همگان یعنی دلیلی را که برای همه مردم از دانشمند
و غیر دانشمند و خواص و عوام شایستگی دارد که دلیل باشد عرضه کند می بینیم دلیل
اشعریان از متکلمان رایبان مینماید پس آنرا انتقاد میکند که شایسته نیست دانشمندان
و توده مردم بر آن گرایند، او میگوید این دلیل بصورتی که مشهور است دائر بر این
است که جهان و جهانیان حادث اند و هر حادثی باید هستی دهنده داشته باشد و او خدا است
این مسلک بعقیده فیلسوف قرطبه راه شرعی که خدا بر آن آگاهی داده و مردم را

از آن راه بایمان بخود خوانده نیست زیرا در ثابت کردن این مقدمات شك و تردیدهایی است و راهی را که قرآن مجید آگاهی دارد راهی است که بدلیل عنایت و دلیل اختراع نامیده شده است

(دلیل عنایت) همه آفریده‌ها باهستی انسان توافق دارند و برابری در آفرینش را یقین فاعلی که قصد اراده دارد بوجود آورده است

(دلیل اختراع) همه چیزها از آسمانها و حیوانها و گیاهان و... اختراع شده و این اختراع (نوکاری) را دیده می‌بیند و جنبش آسمانها دلیل اند که مسخر ما هستند و هر چه چنین باشد اختراع بشمار می‌آید و هر اختراعی (نوکار و نوپدیداری) نوپدید آورنده‌ای دارد پس از این دو اصل نتیجه گرفته میشود که برای جهان نوپدید آورنده‌ایست پس از این ابن رشد عنان کلام را در درستی آیة‌های قرآنی کشانید و به بسیاری از آنها بتائید این دو دلیل و مقدماتی که این دو دلیل بر پایه آنها استوار هستند استناد کرد و بما تأکید فرموده که این راهها راههای دانشمندان و همگان است اما میان این دو دسته مردم يك جدائی هست و آن دو گونه بودن قوه شناسائی این دو دسته میباشد باین معنی عموم مردم از شناسائی دلیل عنایت و دلیل اختراع بآن اندازه که حواس انسان آنرا درک میکنند اکتفا میکنند اما دانشمندان علاوه بر ادراك بحواس، چیزهایی را هم می‌فهمند که بپرهان ثابت میشود

در پایان ابن رشد میگوید این راه برای ثابت کردن وجود خدا و شناسائی اوزار شرعی و طبیعی بوده راهی است که فرستادگان خدا باین راه برانگیخته شدند و کتابهای مقدس برای نشان دادن همین راه فرود آمده است

(تذکر) غلطهای زیر را تصحیح فرمائید

شماره دهم	ص ۳۵ سطر ۵ پایه ریشه	غلط پایه اندیشه	صحیح
شماره یازدهم	ص ۲۳ سطر ۱۲ بعد از کلمه	دو وصف کلمه (متصف)	از قلم افتاده
((((ص ۲۴ سطر ۱۰ بعد از (در یابیم که)	کلمه (علت)	از قلم افتاده
((((ص ۲۵ سطر ۸ بعد از (قوه)	(واقعی) غلط (دافعی)	صحیح
((((ص ۲۵ سطر ۲۷ (سبب)	غلط (سبب)	صحیح
((((ص ۲۶ سطر ۱۳ (با)	غلط (بسا)	صحیح